

از انتظام افتاد • • بیت •

دل به پدید چون زمانه رفته صحبت گسست
در بریزد چون خلل در ریسمان آید پدید

روزی که در دیوانخانه قلعه گوالیار امرای نامدار را طلبیده تقسیم جایگیر میکرد سرکار قنوج را از شاه محمد فرملى تغییر داده پسر مرصفت خان سرزنى مقرر فرمود و پسرش سکندر نام که جوانی بهادر و صاحب حسن خوش پیکر بود در شتی بر سر جایگیر گفت و گو میکرد و شاه محمد او را بملايمت نصيحت میکرد و مانع می آمد و با پدر میگفت که شیر شاه یک مرتبه ترا در قفس آهنی کرده چند سال محبوس داشت و ابلیم شاه اسیر احسان خود ساخته ترا بشفاعت و وسیله خلاص ساخت حالا طایفه سور قصد رفع و دفع ما دارند و تو این قباحت را نمی فهمی درین ضمن سر مرصفت خان را از سر مستای جوانی و پندار و غرور قبیله دشنام داده گفت که حالا کار ما بجائی رسید که جایگیر ما را این سگ فروش متصرف شود و سر مرصفت خان که قوی هیکل و بالا بلند و پر زور بود بقصد غدر و فریب برای دستگیر ساختن سکندر دست بردوش او نهاده میگفت که فرزندان این همه در شتی برای چه میکنند سکندر این معنی را فهمیده دست بخنجر برده چنان زخمی کاری به شانه سر مرصفت خان زد که بیک جرعه اجل از دست رفته بیهوش افتاد و چندی دیگر را نیز ازان روز خیان سرگران و خواب آورد ساخت که تا صبح محشر بیدار نشوند و بعضی دیگر سرگران مانده عمر بخمار گذرانیدند

• • بیت •

چشمهت که بخونریزی عشاق سری داشت

می کشت یکی را و نظر بردگری داشت

و شهرت چنان گرفت که ازان زمان خنجر در هفت پیدا شده آن را هرگز کسی مانند سکندر شاید بکار نبرده باشد و غوغای عام برخاست و عدلی فرار نموده درون حرم در آمد و از اندرون زنجیر بست و سکندر بعد از آنکه چندی را کشت و چندی را مجروح گردانید آخر حال قصد عدلی نموده شمشیری بر او انداخت و بر تخت در رسیده و اگر در ابتدا متوجه او می شد کار او را تمام ساخته بود و حقیقت امرای عدلی در آن روز ظاهر شد که اکثری شمشیرهای خود را انداخته راه فرار پیش گرفتند و سرابیمه و ارمی گشتند تا عاقبت سکندر حکم نمک در خمیر پیدا کرده او را از هر طرف آماجگاه ساختند و این معرکه تا دوسه ساعت برپا بود سکندر از ضربت شمشیر ابراهیم خان سور یزفه عدلی و شاه محمد از زخم شمشیر دولت خان لوهانی مسافر راه عدم آباد شدند اتفاقاً در آن روز پیش از آنکه این مجلس منعقد شود تاج خان کرانی برادر عماد و سلیمان که عاقبت حاکم صاحب استقبال صوبه بنگاله شده خود را حضرت اعلی خطاب داده از دیوان خانه عدلی عدول ورزیده بیرون قلعه میرفت که در راه با شاه محمد فرملی و چهار شده احوال یکدیگر می پر میدند و تاج خان میگوید که آثار و علامات بد می بینم و من پایی مردانگی ازین دایره بیرون نهاده بدر میروم بیا تو نیز هم پائی

بکن که پله دگرگون شده • بیت •

چو بینی که یاران نباشند یار

هزیمت زمینان غنیمت شمار

شاه محمد که دست اجل دامن گیر شده کشان بگور می برد

فصیحت او را قبول نکرد و نزد عدلی رفت • ع •

صید را چون اجل آید سوی صیاد رود

و باو آنچه سرنوشت بود رسید و تاج خان روز روشن از گوالیار

بجانب بنگاله فرار نمود و عدلی فوجی بتعاقب او فرستاده خود

نیز از دنبال روان شد در ظاهر قصبه چهراسو از توابع قنوج میان

فریقین مقابله و مقاتله دست داد و فلک بکام عدلی گشته بر فوج

او غالب آمد و تاج خان عنان تاب شده راه چنهار را اختیار نموده

هرجا که عمال خالصه عدلی بودند دست گیر کرده هرچه از نقد

و جنس یافت متصرف گشت و صد زنجیر فیل نیز بدست او

افتاد و رفته بسلیمان و عماد و خواجه الیاس که حکومت بعضی

از پرگنات کنار آب گنگ و غیر آن داشتند پیوست و طبل مخالفت

آشکارا نواخت و عدلی بچنهار رسید و کرانیدان در کنار آب گنگ با او

بجنگ پیش آمدند و هیمون یک حلقه فیل را که صد زنجیر

باشد از عدلی درخواست و با ایشان کارزار سخت نموده فیروزی

یافت و چون عدلی در چنهار می خواست که ابراهیم خان ولد غازی

خان سور را از بنی اعمام شیرخان مقید ساخته و همشیره عدلی

که در حباله او بود خبردار ساخته او را بصورت مجهولی ساخته از

بالای قلعه فرود آورد و ابراهیم خان راه بدانه و هذنون که جایگیر

پدر او بود پیش گرفت و عدلی عیسی خان نیازی را از پی
 ابراهیم خان تعیین فرموده با یکدیگر در حدود کاپی جنگ نموده
 و نسیم فیروزی بر او ای ابراهیم خان وزیده نصرت یافت و جمعیت
 بسیار بهموسابیده در میان ولایت آمده دم استقلال زده و عدلی
 دست از کرانیان باز داشته بر سر ابراهیم خان رانده آمد و چون
 نزدیک بآب چون رسید ابراهیم خان طرح آشتی در میان انداخته
 پیغام داد که اگر زای حسین جلوانی و بهار خان سروانی که اسلم
 شاه او را خطاب اعظم همایونی داده بود و چندی دیگر از امرای
 کبار نامور آمده تسلی من دهند من بنابر عهد و میثاق ایشان
 می توانم اطاعت تو قبول نمود و عدلی همچنان کرد و اینها بمجرد
 رسیدن بیعت با ابراهیم خان کردند و سلطان ابراهیم خطابش داده
 معرکه بزرگی دیگر قرار یافته او ای مخالفت عدلی بر افراختند و
 خطبه ابراهیم خان در آگه و بعضی دیار خواندند و عدلی خود را
 مرد میدان او ندیده از گوالیار بجانب بهته و از آنجا بسوی چنهار
 مراجعت نمود و خزاین و فیل و حشم بسیار در تصرف خود
 داشت و بعد از وفات اسلم شاه زمانی که ملوک طوایف شدند
 احمد خان سور از بنی اعمام شیر شاه که خواهر دوم عدلی در عقد
 او بود و بصفت شجاعت و جلالت ارتسام داشت با امرای پنجاب
 به مشورت نشست و انواع قبایح عدلی و نافرمانی او را بایشان که مزاجی
 منحرف از داشته خاطر نشان کرد و بامداد و اعانت تاتار خان کاسی

و حبیب خان و نصیب خان طغوجی که این لقب از شیر شاه یافته بود دم از مخالفت عدلی زد بخطاب سلطان سکندر مخاطب گشته و خطبه خوانده و حشم تازه زور گرفته متوجه دهلی و آگره شدند و از آنطرف ابراهیم سپاهی گران بهم رسانیده در مقام فراره که ده کردهای آگره است با سکندر مقابل گشت و اکثری از امرای نامدار چون حاجی خان سلطانی حاکم الور که پادشاه نشان بود و رای حسین جلوانی و مسعود خان و حسین خان غلزی بجانب ابراهیم بودند از آن جمله ابراهیم دو بیست کس را سرپرده و علم و طوق و نقاره بخشیده بود و بسیاری آنچنان بود که هر کس را که ده پانزده سواری همراه گرفته می برد فی الحال بپرقی جعلی ساخته ولت سرخی برو پیچیده برای تالیف قلوب استمالت داده فرمان منصب و جایگیر نوشته میدادند تا قریب هشتاد هزار کس برو جمع آمده روزی که حاجی خان از الور آمده او را ملازمت کرد تقویت او بسیار شد و سرپرده وسیع رفیع که بیرون آن سقرلاط پرتکالی و اندرون مخمل فرنگی گرفته و نو برپا کرده بودند و فرش لطیف و ارانی طلا و نقره و سایر لوازم همان طور بحاجی خان بخشید تا بی توقف رفته در آن فرود آمد و این معنی باعث غیرت و غبطت امرای اصیل افغان گشته کوفته خاطر شدند و بایک دیگر اظهار دل ماندگی می کردند و اسکندر که جمعیت دوازده هزار کس داشت چون سپاه ابراهیم را بمراتب زیاد از خود دانست دار و مدار می کرد و مقدمات صلح در میان آورد و عهد نامه بدین مضمون نوشتند که از دهلی تا نهایت شرق

وریغ هند (†) آنجا که تواند کشود - با ابراهیم خان و ولایت پنجاب و ملتان
 تا آنجا که میسر شود بسکندر تعلق داشته باشد و از عهده در آمدن
 مغول به هندوستان او برآید و افغانان هر دو لشکر که همه بایک دیگر
 خویش و پیوند بودند از صورت صلح خوشحال شدند کلاپهار برادر
 سکندر و امرای پنج بهیله که عبارت از پنج برادران باشند و به شمشیر
 یگانگ روزگار بودند این قید در میان آوردند که بعد از آنکه ابراهیم خزانگه
 عدلی و ملک بهنده^(۲) که قریب الوقوع است بدست آورد و ما را نیز
 در آن هر دو امر شرکت بدهد بهتر و الا صلح را فسخ می کنم و سکندر را
 نیز این معنی پسند افتاد و اکثری از امرای ابراهیم خاطر نشان
 او کردند که ما را در قبول این امر چه ضرر است چون خزینه و ملک
 بهنده را متصرف خواهیم شد آن زمان مرد میخواستیم که بمقابلت مرد
 آید حالا خود دفع الوقت کرده این معرکه را بسلامت گذرانیده باشم

* بیت *

مباش غره که دارم عصای عقل بدست

که دست فتنه دراز است و چوب را در سر است

و ابراهیم باین جانب آمد اما مسعود خان و حسین خان غلزی و
 بعضی امرای احداث گفتند که چون عاقبت میان ما و سکندر روزی
 کار بشمشیر می افتد حالا که جمعیت ما بیشتر است و جمعیت
 او در نهایت قلت چرا قضیه را بفیصل نرسانیم و یک رویه نشویم تا
 بار دیگر این دردمر نباید کشید و قبول صلح درینوقت دلیل زبونی

ما و دلیری اعداست و عدلی را نیز که چون موش در گوشه خزیده است باین فیل و حشم هوس محاربت مامی خیزد و آن صلح که قرار یافته بود برهم خورد و ابراهیم خان جنگ را تا آمدن میان یحیی قارن حاکم سنبل که به شمشیر و ستانت رای مشهور بود موقوف داشت و میان یحیی در ایام فترات در نهند و شصت و یک (۹۶۱) پایدست امرای عدلی که بولایت سنبل تعیین شده بودند در بداون جنگ کرده و شکست داده با راجه مترسین که تریه که سنبل را در قبل داشت و قوت تمام گرفته بود در میدان قصبه کندرکھی کارزار عظیم نموده منهنم ساخت و جامع این منتخب که دران ایام همراة والد مرحوم درسن دوازده سالگی بتحصیل علوم در سنبل رفته بود این تاریخ یافت که چه بس خوب کرده اند (†) و پیش از آنکه بدرس ملک العلماء قدوة نحاریرو مقتدای جهان دیده استانی الاماتذة میان حاتم سنبلی رفته ملازمت نماید خبر بایشان رسیده بود چون تیمنا و تبرکا سبق کز فقه ساخت فرمودند که این تاریخ را که فتحها آسمانی شد در بدیهه گفته ایم حساب بکن که چند میشود گفتم نهند و شصت - و یک عدد کم است گفتند بهمزه اضافت که فتح هاء آسمانی باشد و موافق املائی قد مامت بشمار گفتم که برین تقدیر درست می شود دعای خیر کردند و وقت سبق مقرر ساختند و ورقی چند از ارشاد قاضی نیز که می نوشتم بخط خود نوشته بیان کار گذاشتند و حواله

(†) درین تاریخ نهند و شصت و دو عدد است و سال نهند و شصت و یک *

تعلیم فقیر بهیمان شیخ ابو الفتح الهدیه خیر آبادی رحمة الله علیه
 که آن بجای پدر بزرگوار بر مسند افاده و ارشاد متمکن و متعین
 است نمودند و چون میان یحیی ولایت کانت و کوله و آن حدود
 را ضبط کرده از راه بدارن گذشته در قصبه اهار پل بر روی آب گنگ
 بسته بجانب ابراهیم خان روان شد فقیر همراه والد مرحومی طاب
 ثراه باسروحه رفته از آن لشکر جدا شده بخدمت مغفوری مبروری
 میر سید محمد میر عدل رحمة الله که بایشان نسبت موروثی داشت
 آشنا گشته چندگاه استغاده می نمودم الغرض روزی که میان یحیی
 با ابراهیم خان ملحق شد صباح آن روز ابراهیم خان ترتیب افواج نموده
 میان یحیی را مقدمه ساخته و حاجی خان را میسر و رای حسین
 جلوانی را با غلزیان میمنه و خود قلب شده معرکه جنگ آرامت
 و از آنطرف سکندر سور نیز افواج را آورده از اردو برآمد و میمنه
 سکندر که پنج بهیله باشند میسر ابراهیم را بزور برداشته و اردو را نهیب
 کرده تا آگره بروند و شهر را بغارت داده منادی بنام سکندر گردانیدند
 و میمنه ابراهیم خان میسر سکندر را از جا برداشته تا قصبه هودل
 و بلول تعاقب نموده دور دور ابراهیم خان میگفتند و حاجی خان بمجرد
 التقای صفین از نزدیکی سرپرده خود گذشته و آن را بدست
 غارت گران پاره پاره دیده تغافل کنان بجانب الور راند و اندک
 جنگی در میان یحیی تارن مقدمه سکندر افتاد و زخمی بردست
 میان یحیی رسید و یک دو انگشت او قلم شد و او تا سنبل هیچ جا
 عذاب باز نکشید و ابراهیم خان در زمین نشیب با چهار کس
 ثبات ورزیده و سرپائین انداخته در مقابله سکندر استاده بود و ضرب

زنگهای سکندر از بالای سر او میگذشت و هیچکدام قدرت حرکت
 نداشتند و ابراهیم چون دید که میدان خالی ماند و افواج او هبّاء
 منثوراً شدند دانست که در فوج مقابل او سکندر بذات خود است
 و بضرورت مانده بجانب اتاوه روان شد و چتر و اسباب سلطنتش
 همه بباد رفت اسکندر از عقب او تا اتاوه رسیده و در آنجا شنید که
 جنت آشیانی بهند آمدند و از آنجا عود نموده کوچ بکوچ تابسهرند
 رفت عاقبت تا در آنجا جنگ کرده شکست یافت و ابراهیم
 از آنجا تا سنبل رفته و جمعیت گرفته از سرنوچتری مرصع بهم
 رسانیده بعد از يك ماه بمقدار هزار سوار از گذر کیستی (؟) گذشته بجانب
 کالپی روانه گردید تا باز جمعی تازه زور گرفته با عدلی محاربه
 نماید درینوقت عدای هیمون بقال را که وزیر و وکیل مطلق بود از
 چنهار با امرای عظیم الشان و پانصد فیل ابر کردار و خزینه بیشمار
 بجانب آگره و دهلی فامزد کرده بود هیمون ابراهیم را لقمه خود
 دانسته دفع او را ضروری شمرد و ابراهیم در مقابلته وی بمقاتله آمده
 و پای ثبات افشوده جلالتی ظاهر ساخت که رستم شاید همان قدر داشته
 باشد و با این همه بتقدیر الهی بر نیامد و او با (†) جمیع صفات
 پسندیده که در پادشاهان می باید داشت و خوش شکل و خوش
 محاوره و صاحب تواضع و متخلق و متهور و جوان بود اما فیروز جنگی
 که موهبی مت و کعب را دران مجال نیست نصیب او نشده
 چنانچه درین مدت در سال شانزده و هفده جنگ کرده باشد و

همه جا بعد از غلبه مغلوب شده نعوذ بالله من الحور بعد الکور -
 ابراهیم خان بعد از شکست از نواحی کاپی عنان گسسته تگ انداز
 بجانب بیانه شتافت و هیمون تعاقب او نموده به بیانه رسیده ابراهیم
 خان جماعت لוחانیان و افغانان ارغون و زمینداران بیانه را گرفته
 باز پیشواز هیمون رفت و شب خون برده وقت سحر نزدیک بقصبه
 خانوه ده گروهی بیانه جنگی عظیم کرده با بخت خدا داد بص
 نیامد و هیمون زده را توان زد گفته و او را درهم پیچیده شکست
 داد بالضرورت تحصن بقلعه بیانه جست که قلعه ایست در نهایت
 رفعت و استحکام و هیمون آن قلعه را مرکز وار در میدان گرفته هر روز
 جنگ می انداخت و آتشبازی در قلعه بسیار بود و غازی خان پدر
 ابراهیم خان از هندون آذوقه^(۲) برای کوهستان قبله رویه بیانه میبرسانید
 و هیمون تا سه ماه این قلعه را در محاصره داشت و ولایت بیانه را
 از اطراف و جوانب تاخت و نهیب و غارت می کرد و کتبی که والد
 مرحوم داشت در بساژ اکثری بتاراج رفت و قحط سالی عام
 در تمام ممالک مشرق رویه هند افتاد خصوصا در آگره و بیانه
 و دهلی بمثابه بود که یک سیر غله جواری بدو نیم تنگه رسیده
 بود و یافته نمی شد و اکثر مردم دنیا دار خانها را بسته ده ده بیست
 بیست و زیاده یک جا مرده بودند که نه گور یافتند نه کفن و
 هندوان نیز برین قیاس و اوقات عوام الناس از تخم خار مغیلان
 و حشیش جنگلی (†) و چرم گاو که اغنیا میکشند و می فروختند

میگذشت و بعد از چند روز دست و پا رزم کرده می مردند و خشم اینک تاریخ آن سال یافتند و جامع اوراق باین چشم گناهگار خود دیده که دران ایام آدم آدم را می خورد و چنان صورت مهیب داشتند که بجانب ایشان کسی نگاهی نمی توانست کرد و اکثر آن ولایت چه از جهت امساک باران و قحطی غله و دیوانی و چه از ممر کشاکش بسیار فتنه و آشوب دو ساله خراب شد و مزارعان و رعایا نماندند و متمردان شهرهای اهل اسلام را می تاختند و از جمله غرابتی که در سال نهصد و شصت و دو (۹۶۲) در وقت محاربه میکنند و ابراهیم روی نمود افتادن آتش بود در قلعه آگره و مجمل آن قضیه چنان است که زمانی که آگره از لشکر عدلی خالی ماند امرای غازیخان سور در قلعه آگره آمده به تهدیه اسباب و نگاه داشتن آزوقه قیام نموده حجرهای کارخانها را میدیدند اتفاقاً در هنگام سحر در حجرها چرانگی گرفته سیری میکردند و شرری ازان در حجره که پر از داروی تفنگت بود افتاد در طرفه العینی آتش در گرفت سربکریه اثیر کشید و زلزله عظیم شد چنانچه اهل شهر قیام قیامت گمان بردند و از خواب برخاسته کلمه توحید و توبه و استغفار بر زبان می راندند و تخته سنگهای گران و ستون های سنگین پریده از انطرف آب چون بچند گروه رفت و خلق عظیم تلف شدند تا آنکه دست و پای آدمیان و سایر حیوانات تا پنج و شش گروهی پرید چون نام ازک آگره در اصل بدل گره بود آتش بدل گره تاریخ یافته شد و دران ایام که هیدمون قلعه بیانه را در قبل داشت خلق خدا نان می گفتند و جان

می دادند و صد هزار جان مقدس بجوی بود اما فیلان هیمون
 که پانصد بودند غیر از برنج و روغن و شکر راتبه نداشتند و
 عقلها را درین کار و بار حیرت بر حیرت می افزود * بیت *

ما پروریم دشمن و ما میکشیم دوست
 کس را چه حدّ چون و چرا در قضای ما

و هیمون روزی یک وقت طعام عام میکشید و امرای افغانان را
 بحضور خود بر سر سفره طلبیده ترغیب بر تناول طعام نموده میگفت
 لقمهای بزرگ بزرگ بردارید و اگر کسی را میدید که سمت
 میخورد هر که می بود الفاظ قبیح و شذیع بزبان رانده میگفت فلان
 و بهمان تو که در خوردن طعام سستی میکنی بدامان خویش مغل
 چگونه جنگ خواهی کرد و چون زوال دولت افغانان نزدیک رسیده
 بود زهره آن نداشتند که بآن کافر ناپاک دم توانند زد و جهل و
 ستیزه که بآن شهرت داشتند برطاق نهاده دشنامهای او را چه از بیم
 و چه از امید چون حلوا فرو می بردند و این مضمون دستور العمل
 ایشان شده بود * بیت *

بخدمت منده دست بر پای من * مرانان ده و گفتش بر هر بزن
 درین اثنا خبر به هیمون رسید که محمد خان مور حاکم بنگاله
 خود را سلطان جلال الدین خطاب داده بالشکر عظیم چون مور و
 صلح از بنگاله تا جونپور تسخیر نموده متوجه کالپی و اگریه شد و معارن
 این حال فرمان طلب عدای نیز به هیمون آمد که بهر حال خود

را برسان که غنیمتی قوی در مقابله داریم هیمون ترک محاصره داده چون بموضع مذاکراتش گروهی آگه رسید ابراهیم خان چون جرعه ناهار که از آشپزخانه برآمده عقب کلنگ میدود تاخته جنگ انداخت و شکست یافته بجانب الور رفت تا از حاجی خان الوری کوسک گرفته باز پی کار و بار خود گیرد و هیمون تهریال نام برادر زاده خود را با فوجی آراسته بتعاقب او نام زد گردانید تهریال تیپ تیپ پای زده و یلک دو منزل دنبال ابراهیم تعاقب نموده بهیمون ملحق گردید و حاجی خان نه بآمدن ابراهیم راضی شد و نه مددی باو رسانید و ابراهیم با امید شده از انجانب عزان تافته پدر و برادران و خویش و تبار را پدرود کرده و در هندون گذاشته با چند کس معدود راه ملک بهته پیش گرفت و غازیخان عاقبت بعد از اندک زمان بعهد و قول بدست حیدر خان چغته در بیانه گرفتار آمده خورد و کلان او بقتل رسیدند و نامی از ان سلهه نماند چنانچه در محل خود مذکور گرد انشاء الله تعالی و حالا آن ملک و دولت و سلطنت و فراغت آن خاندان همه افسانه شده سبحان الله

* مثنوی *

مشعبک جهانیدست فرتوت سر * کند کار دیگر نماید دگر
 بخواند بمهر و براند بکین * همه کار او جاودان همچین
 ندانی که خواند کجا خواندت * ندانی که راند کجا راندت
 همه مرگ را ایم پیر و جوان * بگیتی نماند کسی جاودان
 و ابراهیم خان را چون همه کس میخواهند و از جمعیت طالع غریب
 داشت در اندک فرصت مردم بمیدار از اطراف برو جمع شدند و

بقذوق را همچند حاکم بهتد جنگ کرده فرار نموده گرفتار شد و راجه
 رام چند چنانچه رسم زمینداران میباشد کمائی پیش کش کرده
 بتعظیم و آداب تمام رفتند او را دیده همراهی و اسباب سلطنت
 و حشم بهم رسانیده بر تخت نشانیده و بطریق نوکران ایستاده
 لوازم خدمتگاری بجا می آورد و ابراهیم خان چند گاه آنجا بسر
 می برد تا آنکه باز بهادر واک سزاول خان ضابط مالوه را که آخر خطبه
 دران ولایت خواند نزاعی با قوم افغانان میانی افتاد ایشان ابراهیم
 خان را طلبیده و بسر داری برداشته او را با باز بهادر سپردند و رانی
 درگوتی فرمان فرمای ولایت کره کتذکه نیز که بجهت قرب و جوار
 مذازع باز بهادر بود بکوسلک ابراهیم برخاسته بجنگ باز بهادر
 رفت باز بهادر مقدمات صلح در میان انداخته رانی را از تمکین
 و مدد ابراهیم مانع آمد تا بملک خویش عود کرد و ابراهیم
 در آنجا بودن دیگر مصلحت ندیده بجانب اوقیسه که سرحد بنگاله
 امت بند و بار کشید و باز زمینداران ساخته بود و سلیمان کرانی
 در زمان استیلاى خود با راجه آن جا ساخته و ابراهیم را بعهد و قول
 طلبیده در سال نهمد و هفتاد و پنج (۹۷۵) بغدر کشت • نظم •
 دل درین دهر مبندید که بی بنیاد است
 سخن از عمر مگوئید که آن بر باد است
 خیمه عمر که بنیاد نهادی ز اول
 اجل از هم بکند گر همه از فولاد است
 چون هدیهون بکوچ متواتر خود را بعدلی زمانید عدالی و محمد
 خان گوریه در آن زمان در موضع چپرکهنه پانزده گروهی کاپی

آب خون را در میان انداخته مقابل نشسته بودند و کوریه در غایت شوکت و امتداد و جمعیت خاطر از جانب عدلی باسوار و پیاده بسیار و فیلان آراسته افزون از شمار در میدان منتظر فتح بود که ناگه پله دگرگون شده هیمنون مانند ستاره دنباله دار ریخته بمجرد رسیدن بافواج فیلان خاصه از آب چون پایاب گذشته غافل چون سپاه خواب بر سر لشکر کوریه شبخون برد و هیچکس را مجال دست برداشتن نشد و کاسه کجا نهم و کیسه کجا گفته سر را از پا و دستار را از کفش نشناخته اکثر امرای او بقتل رسیدند و بقیه که از مالش خلاص یافتند راه فرار پیش گرفتند و کوریه بیچاره سردر کم چنان غایب شد که تا حال ازو نشانی پیدا نیست و آن همه حشم و اسباب سلطنت و تجمل کالغیراش المَبْدُوثِ وَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ - گشته در ساعت نصیب اعدا شد - الملك لله والعظمة لله -

* بیت *

بیک لحظه بیک ساعت بیک دم • دگرگون میشود احوال عالم
و بعد ازین فتح آسمانی و نصرت ناگهانی عدلی بچهار رفت و
هیمنون که مقدمه الجیش او بود با خزاین موفور و لشکرنا محصور
و فیلان نامدار فوج آرای صف شکن بدفع و رفع افواج مغول که تا تاوه
و اگره متصرف بودند نامزد گردانید چنانچه بعد ازین مذکور شود
انشاء الله تعالی و مقارن این حال خضرخان ولد محمدخان کوریه
مقتول در کور قایم مقام پدر گشته و خطبه و سکه بنام خود درست
گردانیده و سلطان محمد بهادر خطاب یافته لشکری گران بانتقام
پدر رانده بر سر عدلی آمد و عدلی باوجود آن تنگدلی پای جلالت

در آن معرکه افشوده بخلاف چشمداشت جنگی صعب کرده و داد
مردانگی داده بقتل رسید و با محمد خان که خون او هنوز تازه بود
بگرم خونی پیوست و این واقعه در سنه اثنی و هتین و تسعمایه
(۹۶۲) روی نمود و کوریه بکشت تاریخ او شد (+) • بیت •

ابدل بکام خویش جهان را تو دیده گیر
در وی هزار سال چو نوح^(۲) آرمیده گیر
هر گنج و هر خزینه که شاهان نهاده اند
آن گنج و آن خزینه بچنگ آوریده گیر
هر شادی که هست بعالم تو کرده دان
هر میوه که هست بعالم چشیده گیر
در دور واپسین که سر انجام عمرتست
صد بار پشت دست بدندان گزیده گیر

و عدلی در وادی سرود و رقص چنان بود که میان تانمین کلانوت
مشهور که درین وادی امتداد علی الاطلاق است بشاگردی او
اعتراف داشت و باز بهادر بن مزاول خان که او نیز از زمره عطا ئیان
بی قریند رزگار خویش بود و درین وادی عمری دم از امتدلال
زده عدیلی نداشت کسب این فضیلت از عدلی کرده • بیت •

نظیر خویش نبگذاشتند و بگذشتند
خدای عزوجل جمله را بیامرزا

(+) کوریه بکشت - نهصد و شصت و سه عدد است پس بیک

عدد زائد باشد (۲ ن) چرخ

و روزی سازنده دکه‌نی هاز پکهاوج درازی بقدا آدمی که دست های
 هیچکس بدر جانب وی نرسیدی بدعوی در مجلس او آورد
 سازندهای ملک دهلی همه از نواختن آن عاجز آمدند و عدلی بقیاس
 و قرینه دریافت و تکیه زده آنرا گاهی بدست و گاهی بپای می نواخت
 و از مجلسیان غریب و برخاست و همه اهل هنر حلقه بگوش شده
 آفرینها گفتند و در زمان امرائی هر وقتی که بیست هزاری جایگیر^(۱)
 داشت بهگت پسر می صاحب حسنی نازنینی در هنر خویش
 سر آمده از بعضی دیهای نواحی بداون آمده در مجلس او بازی
 کرده - و عدلی ربوده صورت و معنی او شده بخدمت خود نگاه داشته
 در تربیت او کوشیده مجاهد خانی خطاب داده چون به سلطنت
 رسید او را ده هزاری ساخت و نزاکت و نزاهت طبع او بمرتبه بود که
 روزی از میدان چوگان اجاون^(۲) باز گشته گفت گرسنه ام غازیخان
 سور که تیره از هر راه بود گفت ما حضری طیار است عدلی بنابر
 صورت بحسب ضرورت به مهمانی او رفت و نخست از همه قلیه
 بوئی آوردند به مجرد استشمام آن برجست و غشیان آورده از
 مجلس برخاست و تا بمنزل هیچ جا عنان نکشید و میگویند که
 هر روز از طهارت خانه اش در آثار و سه آثار کافور اطلی را حلال خوران
 میچیدند و هر زمانی که تقاضا می گرفته پیش ازان سرخ و زرد و سبز
 می برآمد و ضعف میکرد و بشیره اش تغیر می یافت و با این همه
 فراغت و آسودگی روزه و نماز او هرگز قضا نشدی و از مسکرات مطلق

تائب بود و روزی که از عالم گذشت زمانه غدار دو گز جامه هم
ازو دریغ داشت و جثه او معلوم نشد که کجا رفت * بیت *

ای خداوندان حال اعتبار اعتبار

وی خداوندان قال الاعتذار الاعتذار

و بعد از وی سلطنت از خاندان افغانان بر افتاده بمقر اصلی انتقال
گرفت و حق بمركز قرار یافت *

نصیر الدین محمد همایون پادشاه غازی

مرتبه دوم از کابل رسیده و با مگندر مصاف عظیم داده بفتح
و فیروزی مستعد (+) گشته سریر سلطنت را بفر و اقبال رونق دیگر
بخشید و مجمل این قضایا آنکه چون مملکت هند از تصرف آن
پادشاه جم جاه چون نگین از دست سلیمان رفته و خلاف و اختلاف
برادران باتفاق و ایلاف پیوند نیافت هر کدام راهی و پناهی
اختیار کردند و مشورتی و مصلحتی پیش گرفتند چنانچه شمه
ازان در گذشت و پادشاه عبور از پنجاب فرموده و داعیه تسخیر بکر
نموده قصبه لوهری را که نزدیک بانست معسکر ساختند و میرزا
هندال از سند گذشته بقصبه پاندر که پنجاه گروهی بکراست
بتقریب فراوانی و ارزانی غله رفت و پادشاه خلعت واسپ و پیغام
بمیرزا شاه حسین ارغون حاکم تده فرستادند که بحسب ضرورت اینجاها
رسیده شد و عزیمت فتح گجرات مصمم است و این مهم موقوف

بر کنگاش و بد رقیی ایشان است میرزا شاه حسین پنج و شش ماه
 بدفع الوقت گذرانیده و پادشاه را بلطایف الحیل از ولایت بکر بنواحی
 تده طلب داشت تا بعد ازان هرچه مصلحت باشد و آخرین سال که
 نهصد و چهل و هفت (۹۴۷) (‡) باشد پادشاه حمیده بانو بیگم را در عقد
 آورده و بدانتر رفته باز بلوهری آمدند و میرزا هندال بحسب طلب
 قراچه بیگ حاکم قندهار بآن دیار روان شده و یادگار ناصر میرزا که
 بدعه کروهی اردو فرود آمده بود نیز اراده رفتن بقندهار نمود و پادشاه
 میرزا ابوالبقا را که از فحول علمای زمان و شارح فارسی میرسید
 شریف و صاحب دیگر تصانیف بود برای نصیحت و منع او ازان
 داعیه فرستادند بوقت عبور از دریا جمعی از قلعه بکر بیرون آمده
 اهل کشتی را زیر تیر باران گرفتند و میر مغفور بزخم تیر جان گداز
 اجل غریق بحر شهادت شدند و این قضیه در سال نه صد و چهل
 و هشت (۹۴۸) روی نمود و سرور کائنات تاریخ یافتند و میرزا یادگار
 ناصر بعد از قبول نصیحت و مشورت در بکر ماند و پادشاه عازم تده
 شدند و بسیاری از مردم اردو جدا شده بمیرزا صلح گشتند و بجهت
 افزونی محصول اوقات بفراغ می گذاشتند و میرزا قوت گرفت و
 پادشاه از آب عبوره کرده قلعه سیداهوان را محاصره داشتند و میرزا شاه
 حسین کوسک و آزه بمردم آنجا فرستاده و بکشتی نشسته نزدیک
 بارو رسیده راه رمد را مسدود ساخت و مدت محاصره بهفت ماه

(‡) در یک نسخه نهصد و چهل و هشت - و در یکی نهصد و

کشید و فتح روی نمود و از مهر قحط و بی نمکی بی مزگی
تمام دست داد

• بیت •
هر مایده که دست پخت فلک است
یا بی نمک است یا سراسر نمک است
و کار بر مهر لشکریان تنگ گشته از غله بگوشت حیوانات قانع
شدند و آخر امید ازان هم منقطع گشت

• بیت •
گرمزه شکم بر زهد دوخت چشم
که همسایه گوشت بوده است پشم
و کس مکرر بطلب میرزا یادگار ناصر در بکر فرستادند تا با اتفاق او
میرزا شاه حسین را دفع نموده قلعه را بگریه سازند او مددی
فرستاد که بکار نیامد و پریشانی حال او را شنید، سرزنش خود در
رفتن ندیده توقف در بکر نمود و میرزا شاه حسین او را بفریب
تطمیع سلطنت آن ملک و خطبه و سکه بنام او کرده و عده اطاعت
و عقد دختر خویش داده از راه برده پادشاه مخالف ساخت و
کشتی های پادشاهی را بتمام متصرف گشت و پادشاه بجهت
چندین بواعث که هر کدام ازان علتی مستقل بود از برای
ویرانی و پریشانی لشکر از دور قلعه برخاسته و ناچار العود احمد -
گفته بجانب بهکر باز گشتند و چند روز به جهت کشتی معطل
گشته بوسیله دو زمین دار کشتی ها را که میرزا غرق کرده بود پیدا
کرده به بهکر رسانیدند و میرزا بتقریب رفع خجالت پیش ازانکه

بملازمت آید اینگار بر سر میرزا شاه حسین برده جمعی کثیر را
از مردم تته که غافل از کشتی برآمده بودند بقتل رسانیده و دستگیر
ساخته فی الجمله تلافیهایی بی اخلاصی های خویش کرده بخوار و
شرمسار آمده دید و سرهای اعدا را افزون از شمار بنظر در آورد
و تقصیرانش بعفو مقرون گشت و بتقریب بعضی امور که روی
داد باریگر سر مخالفت برداشته و بفریب میرزا شاه حسین بازی
خورده اراده جنگ نمود و منعم خان که آخر خانخانان شد نیز اندیشه
گریختن داشت و هر دو بر خطای تدبیر خویش مطلع شده و
قباحت فهمیده از اندیشه فاسد باز ماندند و مردم پادشاهی روز بروز
بجانب میرزا یادگار ناصر میرفتند درین اثنا مالدیو راجه ماروار که
بقوت و جمعیت و زیادتی شوکت در میان جمیع زمینداران هند
ممتاز بود مکرراً عرایض طلب فرستاد و پادشاه بودن خود را در نواحی
بهکر و تته دیگر مناسب ندیده از راه جیسلمیر متوجه ماروار شدند
و راجه جیسلمیر همراه ارتز گرفت و جنگی کرده منهزم گشت و
دران بیابان بی آب محضت بسیار باهل لشکر رسید چنانچه بر سرچاهی
میان جماعه بجای آب خون ریزیها واقع میشد و اکثری از تشنگی
خود را چون دلو در چاه می انداختند تا مسدود میگشت و پادشاه
دران حالت این مطلع گفتند تا از که باشد • بیت •

چنان زد چاکها گردون لباس دردمندان را

که نی دست آستین می یابد و نی هر گریبان را

و از جیسلمیر با یلغار به ماروار رفته اتکه خان را بنزد مالدیو فرستاده روزی چند در نواحی جوده پور توقف کردند و انتظار آمدن او می بردند و چون درین ایام ناگوار بتصرف شیر شاه در آمده مالدیو را از تمکین و کوسک پادشاه تهدید شدید نموده بود مالدیو بنا بر آن^(۲) ملاحظه ازان طلب پشیمان شده و اتکه خان را بحیل نگاهداشته جمعی کثیر را به بهانه استقبال بقصد غدر^(۳) و دستگیری پادشاه فرستاده و اتکه خان از مقدمه غدر واقف گشته بپرخست او بازگشته آمده بر چگونگی احوال اطلاع داد و بسرعت در همان ساعت بجانب امرکوت عازم شدند اتفاقاً در همان منزل دو جاسوس از مالدیو رسیده بودند پادشاه حکم بکشتن آن هر دو فرمودند در حالت یاس کرد از یکی و خنجر از دیگری کشیده چون خوکان تیر خورده در افتادند چندی را از معاندان از مرد و زن و اسپ هر چه پیش آمد هلاک ساختند و بقتل رسیدند از انجمله اسپ پادشاهی بود و پادشاه در آن وقت از تندی بیگ چند اسپ و شتر طلب فرمودند او خست و زبید و پادشاه بر شتری سوار شدند تا آنکه ندیم کوکه اسپ سواری مادر خود را که خود در جلو او دران بیابان تفسیده تنور آتش پیاده میرفت پادشاه گذرانید و مادرش بران شتر سوار گشت و آن راه که اینچنین صعوبت داشت و هر زمان و هر دم خبر آبی می بود بصد محنت و مشقت راه طی کردند و شب در میان بجای مامون

(۲ ن) از خوف غضب شیر شاه ملاحظه نموده ازان طلب

(۳ ن) غدر و مکر کمربندان محکم بسته بطلب پادشاه فرستاد *

رسیدند اتفاقاً هندوان مالدیو شبباشب تعاقب نموده و راه غلط کرده
 صباح در دره تنگ بچنداولان اردو که مجموع بیست و دو نفر و منعم
 خان و روشن بیگ کوکه و جماعه دیگر که ازان جمله بودند رسیده جنگی
 واقع شد در حمله اول سردار هندوان بزخم تیر بجهنم رفت و جمعی
 کثیر بقتل رسیده تاب نتوانستند آورد و شتر بسیار غنیمت اهل اسلام
 گشت و این فتح باعث خوشحالی تمام گردید و ازان منزل کوچ کرده و
 آب برداشته بعد از سه روز بمنزلی رسیدند که بجهت عمق آب بر سر
 چاه دهلوی می نواختند تا آواز آن بجائی که گار آبکش می بود میرسید
 و از جهت بی آبی خلقی انبوه بستوه آمده چون آب دران ریگستان که
 دریای ریگ روان بود تلف و غایب شدند و اسپ و شتر بسیار که
 بعد از تشنگی فرق احد آب خوردند از نهایت سیرابی هلاک شدند
 و چون آن بیابان سراب نمایی چون صحنهت بلادیدگان اردو پایانی
 نداشت بضرورت راه گردانیده بجانب امرکوت که در صد کروهی تته
 است عنان تاب شدند و حاکم امرکوت رانا نام با پسران باستقبال
 برآمده حسب المقدور خدمات شایسته بجا آورد و پادشاه آنچه
 در خزینه داشتند بمردم بخش کردند و بجمعی که رسیده از
 ترمی بیگ و دیگران برسم مساعدت گرفته دادند و زر نقد و کمر و خنجر
 به پسران رانا انعام فرمودند رانا بتقریب اینکه پدرش را میرزا
 شاه حسین ارغون بقتل رسانیده بود بداعیه انتقام جمعی کثیر را
 از اطراف گرد آوریده ملازم رکاب همایون شد و رخت و بند با امرکوت
 بحفظ و حراست خواجه معظم برادر بیگم پادشاه باز گذاشته بجانب
 بهکر عزیمت نمودند و بتاریخ یکشنبه پنجم شهر رجب در سال نهصد

و چهل و نه (۹۴۹) ولادت باسعادت خلیفه الزمانی اکبر پادشاه در ساعت سعد در امرکوت واقع شد و این مژده را ترمی بیگ خان در آن منزل بعرض پادشاه رسانید و این نام سعادت فرجام مانده بجانب بهکرگران رکاب گشتند و در منزل چول شاهزاده فرخنده لقار را طلبیده بدیدار خجسته آثارش مسرور شدند و لشکریان که حیلست بیوفائی در جبلت ایشان چون مکر در طبع روزگار مرکوز بود تا منعم خان نیز یگان یگان فرار می نمودند و درین ایام پیرا سخنان از گجرات آمده ملازمت نمود و بودن در آن ولایت از تدبیر دور دانسته عزیمت قندهار مصمم ساختند و میرزا شاه حسین این معنی را غنیمت دانسته بر حسب طلب سی کشتی و سیصد شتر فرستاد و پادشاه از آب سغد عبور فرمودند و در آن زمان میرزا کامران قندهار را از میرزا هندال گرفته و به میرزا عسکری سپرده بود و میرزا هندال را غزنین داده خطبه خود خواند و بعد از چندگاهی آنرا نیز تغیر داده - و میرزا هندال در کابل ترک سلطنت کرده بوضع درویشان بسر می برد و میرزا کامران بموجب اغوای میرزا شاه حسین بمیرزا عسکری نوشت که مر راه پادشاه را گرفته هر نوعی که تواند بدست آرد و در هنگامی که قصبه^(۲) شال^(۱) مشانک منزل او بود میرزا عسکری از قندهار ایامار کرده و چولی^(۳) بهادر نام از یکی را برای خبرگیری فرستاد و او یک سره تاخته بمنزل پیرام خان نیم شبی آمده خبردار ساخت و پیرام خان بسرعت از عقب

همراه پادشاهی آمده صورت حال معروض داشت همان زمان قطع
 نظر از قندهار و کابل و مذازعت برادران نموده و کلمة الفراق گفته
 راه عراق پیموده با بیست و دو نفر که بیدرام خان و خواجه معظم ازان
 جمله اند هوار دولت شدند و خواجه معظم و بیدرام خان را باوردن
 پادشاه بیگم و شاهزاده جهانیدان تعیین نمودند و اسپه چند از
 تردی بیگ طلبد داشتند او باز داغ خست و خجالت بر پیشانی کشیده
 کوتاهی کرده از همراهی هم باز ماند و شاهزاده را چون یکساله بود
 بتقریب حرارت هوا و بی آبی راه باتابی اتکه خان در اردو
 گذاشتند و بیگم پادشاه را همراه بردند و برای میستان در آمدند
 و میرزا عسکری همان ساعت بدیوانخانه عالی رسیده فرود آمد
 و نقاب صورت از روی آرم برداشته در پی ضبط اموال شد و
 تردی بیگ را بحکم گرفتار ساخت و شاهزاده کامکار را بقندهار برده
 بسطان بیگم کوچ خود سپرد تا در مهربانی و محافظت سعی بلیغ
 نماید و درین سفر وقایع خیلی روی نمود که باوجود فکر آنها
 مشروها و مفصلا در نسخ اصل اینجا محل ایراد نبود و می خواهد
 که آن را چون مسافت آن راه زود طی کند و این قضایا در سال
 نهم و پنجاه (۹۵۰) دست داد مع القصة از میستان گذشته و سیر
 شهر خراسان نموده و سلطان محمد میرزا پسر بزرگ شاه طهما سب
 را که باتالیقی محمد خان تکلو حکومت آن دیار داشت دیده و
 جمیع اسباب سلطنت ما یحتاج سفر گرفته بلوازم تعظیم و تکریم